

کشتار ایرانیان بدستور علی

در طول سالیان دراز در گوش ایرانیان خوانده اند که علی دوستدار ایرانیان بوده، علی به ایرانیان کمک کرده و ایرانیان هم در مقابل علی را دوست میداشته اند. ولی تا به حال کسی به ما نگفته چرا؟ چرا علی تازی، وقتی برای هم میهنان خودش دلسوزی نمیکرد و آنها را به راحتی از دم تیغ میگذراند، به ایرانیان دلبستگی داشت؟؟؟

بیاید نخست به چهره ی نادرستی که از علی برای ما ترسیم کرده اند بنگریم. این فرتور علی که به گونه ای نادرست ترسیم شده تا با نگاه کردن به آن، در دل ما احساس مهربانی و خوبی و پاکی درباره علی به وجود آورد. این فرتور را به گونه ی مردان ایرانی ترسیم کرده اند تا جلوه یک ایرانی را در ذهن بیننده ایجاد کند، ولی همانطور که می بینید علی واقعی موجودی خشک، خشن و بی رحم بوده است و آن از چهره واقعی اش نمایان است.



برگرفته شده از شماره بهار ۱۳۶۶ فصلنامه هنر از انتشارات فرهنگ سرای نیاوران

چرا و به چه دلیل ایرانیان این چنین به علی دلبستگی پیدا کردند؟ علی در دوران خلافت عمر و عثمان چه کمکی به ایرانیان شکست خورده کرد؟ علی در دوران خلافت خودش که در جایگاه قدرت بود، چه کمکی به ایرانیان کرد؟ هیچ و هیچ. در هیچ کجای تاریخ موردی پیدا نمیشود که علی از اعمال وحشیانه اعراب در ایران جلوگیری کرده باشد و یا در مورد دستورات بی رحمانه عمر و عثمان در قتل عام و رفتار وحشیانه با اسیران، به کمک ایرانیان شتافته باشد. بلکه برعکس، همیشه در مشورتهای خویش با

عمر و عثمان با آنها همراهی کرده تا بهتر و راحتتر بر ایرانیان چیره شوند. و این منطقی تر به نظر میرسد که یک عرب با خلیفه خود، خلیفه ای که با او بیعت کرده است همراهی، همفکری کند تا جاتبدار قومی بیگانه باشد، آنهم قوم عجم!! پس علی دلیلی برای کمک به ایرانیان، و در دلش مهری برای ایرانیان نداشته، همانطوری که عمر و عثمان نداشته اند. آیا بدیهی نیست که وقتی جنگی بین دو قوم جریان دارد هر که به فکر قوم خویش باشد و نه قوم بیگانه؟

یکی از بهانه هایی که تازی پرستان نادان برای بیگناهی علی می آورند این است که حمله تازیان به ایران در زمان عمر صورت گرفته، پس علی بیگناه است.

بر اساس اسناد تاریخی، علی در کنار و همپای دیگر خلفای تازی، عمر و عثمان، در تمام ریزنی ها شرکت داشته و به عنوان یکی از مردان جنگجوی، یکی از مشاوران مهم عمر و عثمان بشمار میرفته. در نهج البلاغه چنین آمده:

نهج البلاغه خطبه ۱۴۶:

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است به عمر بن خطاب هنگامی که برای رفتن خود به جنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود.

عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رای اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشکر اسلام نموده بجنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشکر آماده میسازی و برای سرداری لشکر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، عمر این رای را اختیار نموده نامه ای به نعمان که در بصره بود نوشت و او را مامور نمود که به سپهسالاری لشکر اسلام به جنگ ایرانیها برود.....

پس رای خود را برای نرفتن عمر بکارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:

مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشته مهره است که آنرا گرد آورده بهم پیوند می نماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده و پراکنده گردد و هرگز همه آنها گرد نیامده است.....

اگر چه امروز **عرب** اندکست، لیکن بسبب دین اسلام (و غلبه بر سایر ادیان) بسیار است.....

پس تو مانند میخ وسط آسیا(ساکن و برقرار) باش و آسیای جنگ) را بوسیله **عرب** بگردان (در تجهیز لشکر و آراستگی و انتظام امرایشان بکوش) و **آنان را به آتش جنگ در آورده خود بکارزار مرو**

و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی ایرانیها ترا ببینند میگویند: این پیشوای **عرب** است، که اگر او از بین ببری (بقتل رسانید) آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشانرا بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود کردن) تو سختتر و زیاد تر می گرداند.....»

و در تاریخ تبری:

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۲-۱۹۴۳

« چنان بود که عمر آنها را از پیشروی در دیار جبل منع کرده بود....

.... آنگاه ندای نماز جماعت دادند که مردم فراهم آمدند و سعد بیامد و عمر از نام سعد فال نیک زد و بر منبر به سخن ایستاد و خبر را با مسلمانان بگفت و با آنها مشورت کرد و گفت:

..... آیا صواب است که من با کسانی که پیش منند و آنچه فراهم توام کرد بروم و در منزلگاهی میان این دو شهر فرود آیم و آنها را برای حرکت دعوت کنم و ذخیر قوم باشم تا خدا ظفرشان دهد و آنچه را خواهد مقرر کند. اگر خدا ظفرشان داد آنها را سوی دیار پارسیان برانم که بر سر ملکشان جنگ آغاز کنند؟

....

آنگاه علی بن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت:

ای امیر مومنان، جماعت رای صواب آوردند و مکتوبی را که به تو رسیده فهمیدند، ظفر و شکست این کار به بیش و کمی نیست، وضع تو نسبت به مسلمانان چون رشته مهره هاست که آنرا فراهم دارد و نگه دارد و اگر پاره شود مهره ها پراکنده شود و برود و هرگز به تمامی فراهم نیاید. اکنون **عربان** اگر چه کمند اما بوسیله اسلام بسیارند و نیرومند. بمان و به مردم کوفه که بزرگان و سران **عربند** و از جمع بیشتر و توانتر و کوشاتر از اینان باک نداشته اند، بنویس که دو سوم آنها سوی پارسیان روند و یک سوم بمانند و به مردم بصره بنویس که جمعی از سپاه آنجا را به کمک مردم کوفه فرستند. «

ادامه در برگ ۱۹۴۵

« **علی برخاست گفت:** اما بعد ای امیر مومنان، اگر مردم شام را از شام ببری رومیان سوی زن و فرزندشان بتازند و اگر مردم یمن را از یمن ببری حبشیان سوی زن و فرزندشان تازند، تو اگر از این سرزمین بروی همه اطراف آن آشفته شود تا آنجا که پشت

سرت به سبب زنان و نانخوران از آنچه در پیش روی داری مهمتر شود، این کسان را در شهرهایشان به جای گذارد و به مردم بصره بنویس که سه گروه شوند: یک گروه پیش زن و فرزند بمانند و گروهی با **ذمیان** بمانند که نقض پیمان نکنند و گروهی دیگر به کمک برادران خویش سوی کوفه روند، اگر **عجمان** فردا ترا ببینند گویند این امیر **عرب** است و ریشه **عرب**، و سختتر و مصرانه تر حمله کنند. »

همانطور که می بینید، علی شرکت عمر را در سپاه تازیان به سود تازیان نمی دید و با آن مخالفت کرد. چه بسا وجود عمر در میان سپاه عرب، باعث برافروخته شدن ایرانیان می شد و عاقبت جنگ به سود ایرانیان خاتمه می یافت.

دقت کنید، چقدر ملیت **عرب** علی برایش اهمیت داشته که آنرا چند بار تکرار میکند. و با این حال، بهانه جویان اسلامی میگویند، برای علی ایرانی و یا عرب بودن مهم نبوده بلکه علی برای حق و حقوق ایرانیان تلاش میکرده!!! ما می پرسیم کجا و چگونه و چرا؟

علی میر فطروس در همین مورد در کتاب «**ملاحظات در تاریخ ایران ...**» مینویسد:

«**علی در حمله به ایران و خصوصا در جنگ نهاوند از عوامل مهم و از مشاوران نزدیک عمر بود. در همین جنگ، وقتی سپاهیان اسلام - ابتدا - شکست خورده بودند، عمر برای تشویق و ترغیب سپاه، خواست که شخصا به جنگ ایرانیان برود، اما حضرت علی او را از این کار منع کرد و به عمر توصیه کرد: تو سر این سپاهی و اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام بکلی متلاشی شود، تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد، دشمن (ایرانیان) بداند که، اینجا پشت دارد. (نگاه کنید به: تاریخ تبری- پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ + اخبار الطوال برگ ۱۴۷ + نهج البلاغه برگ ۴۴۳ - ۴۴۶).**»

نمونه های بسیاری از اینگونه مشاورتها و همیاری علی در هجوم به ایران و کمکهایش به عمر و عثمان در امور خلافت، در تاریخ وجود دارد:

تبری پوشینه ۴ برگ ۱۳۷۱

«**ابوبکر از آن پس که فرستادگان برفتند علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را بر گذرگاههای مدینه گماشت....**»

تبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۱

«**عبدالله بن عمر گوید:**

سالی که عمر به خلافت رسید عبدالرحمان بن عوف را سالار حج کرد علی بن ابیطالب عهده دار قضا بود.»

تبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۲

«**عمر ندای نماز داد و مردم بر او فراهم شدند و کس فرستاد و علی علیه السلام را در مدینه جانشین کرده بود بخوان که بیامد.**»

«..... و چنان بود که علی علیه السلام را در مدینه جانشین عمر شده بود»

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۲۲ (پس از آوردن پروه های تیسفون)

«**وقتی شمشیر خسرو و کمر بند و زیور وی را پیش عمر آوردند گفت: کسانی که این را تسلیم کرده اند موتمن بوده اند.**

علی گفت: تو خویشتن داری، رعیت نیز خویشتن دار شده. »

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۴۲

«**عمر بن خطاب مردم را فراهم آورد و گفت: تاریخ از چه روز نهم؟**

علی گفت: از روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم هجرت کرد و سرزمین مشرکان را ترک کرد. »

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۶۴

« فرستادگان قوم سوی عمر رفتند، ولید نیز سران و دینداران نصاری را فرستاد، عمر به آنها گفت: جزیه بدهید. گفتند: چیزی از ما بگیر و نام آنرا جزیه مگذار. عمر گفت: ما نام آنرا جزیه می گذاریم و شما هر چه میخواهید بنامید. **علی بن ابیطالب گفت:** ای امیر مومنان مگر سعد زکات را دو برابر از آنها نگرفته است؟ گفت: چرا و سخن علی را شنید. »

تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۴۶

« عمر بن خطاب با مسلمانان در کار ترتیب دیوانها مشورت کرد، **علی بن ابیطالب گفت:** هر سال اموالی را که پیش تو فراهم میشود تقسیم کن و چیزی از آن نگه مدار. »

تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۸ (هنگام جانشینی عمر)

« عبدالرحمان به علی گفت: تو می گویی به سبب خویشاوندی پیمبر و سابقه و خدمت موثر در کار دین بیش از همه حاضران شایستگی خلافت دارم. و بیجا نیست، اما اگر کار از تو بگردد و به تو نرسد کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته تر میدانم. **گفت : عثمان** »

ادامه...

تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۹

« عبدالرحمان سه روز در خانه خود بماند که نزدیک مسجد بود.... عبدالرحمان کس به طلب علی فرستاد و به او گفت: اگر با تو بیعت نکنم به کی نظر می دهی؟ **گفت : عثمان.** »

تبری پوشینه ۵ برگ ۲۱۲۷ (جانبداری علی از عثمان)

« **علی علیه السلام گفت:** شما که عیب عثمان میگویید همانند آن کسید که خویشتن را ضربت می زند که همراهش را بکشد. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۱ (شورش مصریان بر عثمان)

« وقتی مصریان در ذی حشب منزل گرفتند، با **علی** و یاران پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم سخن کرد که آنها را بازگردانند. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۳

« پس از رفتن مصریان **علی** پیش عثمان آمد و گفت: سخن گوی که مردم استماع کنند و شاهد آن شوند..... بیم دارم گروهی دیگر از کوفه بیایند و بگویی ای علی سوی آنها برو و من رفتن نتوانم و معذورم نداری، و گروه دیگر از بصره بیایند و گویی ای علی سوی آنها برو اگر نروم پنداری که رعایت **خویشاوندی** نکرده ام و حق تو را سبک گرفته ام. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۵

« چون برون شد نانله دختر قرامضه، زن عثمان پیش وی آمد و گفت: سخن علی را شنیدم که دیگر پیش تو نخواهد آمد، مطیع مروان شده ای که تو را هر کجا بخواهد می کشد. گفت: چه باید کرد. گفت: کس پیش علی فرست و از او استمالت کن که **خویشاوند** است و خلاف تو نمیکند. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۸

« آروز که عثمان غش کرده بود علی بن ابیطالب پیش وی رفت، بنی امیه اطراف وی بودند، **علی گفت:** ای امیر مومنان تو را چه میشود. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۵۴

« پس عثمان کس سوی علی فرستاد و او را خواند و چون بیامد گفت: ای ابو حسن، رفتار مردم چنان بوده که دیده ای و رفتار من چنان بود که دانسته ای، میترسم مرا بکشند، آنها را پس فرست. »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۷۸

« مصریان گفتند: از این ورطه رهایی نداریم جز اینکه این مرد(عثمان) را بکشیم و مردم به این حادثه از ما مشغول شوند. و راهی برای نجاتشان جز کشتن عثمان نماند. آهنگ در کردند اما **حسین** و ابن زبیر و محمد بن طلحه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و دیگر فرزندان صحابه که با آنها بودند **مانعشان شدند و در هم آویختند.** »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۴

پس از کشته شدن عثمان

« علی نیز خبر یافت و گفت: **خدا عثمان را رحمت کند و به جای وی نیکی آرد.** »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۶

« همه کسان برفتند، عثمان قرآن خواست و قرائت آغاز کرد. **حسن نزد وی بود.** »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۳۰۲

« عکرمه به نقل از ابن عباس گوید: وقتی عثمان برای آخرین بار محاصره شد.....

گوید: از ابن عباس پرسیدم: مگر دو محاصره بود؟

گفت: آری، محاصره اول ده روز بود، مصریان آمده بودند که علی در ذی خشب آنها را بدید و از عثمان بازشان گردانید، بخدا **علی**

برای وی یاری راستگو بود..... »

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۵۹۰ (گفتگوی شریح بن هانی با عمرو عاص)

« شریح گوید: این سخنان را باوی بگفتم که چهره اش درهم رفت و گفت: من کی مشورت علی را پذیرفته ام یا پیرو دستور وی

بوده ام یا به رای او اعتنا داشته ام؟

گفتم: ای روسپی زاده، چه مانعی دارد که نظر سرورت را که پس از پیمبر پیشوای مسلمانان است، بپذیری؟ کسانی بهتر از تو

بودند یعنی ابوبکر و عمر با او مشورت می کردند و به رای وی کار میکردند. »

نهج البلاغه خطبه ۱۳۴ برگ ۴۱۵

« از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن بجنگ رومیان از آن بزرگوار **مشورت** نمود »

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۹۹

« علی بن ابیطالب گوید: وقتی خیر فتح خراسان به عمر رسید گفت: خوش داشتم که میان ما و آنها دریایی از آتش بود.

گفتم: چرا از فتح آنها آزرده ای که اینک وقت خرسندی است. »

نمونه خرسندی علی در فتح و کشتار ایرانیان بدست سرداران خونخوار تازی.

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۷۲

« در همین سال یعنی سال هفدهم عمر برای آخرین بار سوی شام آمد.....

....
عمر روانه شد و علی علیه السلام را در مدینه جانشین کرد. »

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی به مردم کوفه گفت :

نهج البلاغه خطبه ۲۳۵ برگ ۸۱۹

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است که به عبدالله ابن عباس فرمود زمانیکه از طرف عثمان که در محاصره بود نامه ای برای آن بزرگوار آورد، در آن نامه از آن حضرت درخواست مینمود که به **ملک خود در یتبع** تشریف ببرد تا غوغا و هیاهوی مردم برای نامزد نمودن او بخلافت کم شود. بعد از آنکه مانند آن درخواست را پیشتر هم نموده بود (پیش از آن خواست که حضرت به یتبع تشریف ببرد، چون رفت پس از آن درخواست نمود که از آنجا بمدینه برگشته او را یاری فرماید، اکنون دوباره درخواست مینمود که به یتبع تشریف ببرد) پس امام علیه السلام فرمود:

ای پسر عباس، عثمان میخواهد مرا مگر اینکه **مانند شتر آب کش** قرار دهد بادل بزرگ، **بیایم و بروم (پیش از این) بسوی من فرستاد که (از مدینه) بیرون شوم، پس از آن فرستاد (برای یاری او از یتبع به مدینه) بیایم، و اکنون (ترا) میفرستد که بیرون روم، بخدا سوگند (او را یاری کرده) و از او دفاع نمودم بطوریکه (از زیاد کوشش کردن در همراهیش) گناهکار باشم (چون بر اثر کارهای ناشایسته ای که کرده و بجا میآورد مستحق دفاع نمی باشد).**»

از نوشته های بالا در نهج البلاغه نمایان است که علی مانند مهره ای، مشاور و زیردستی در خدمت عثمان بوده است که هرگاه میخواست او را **مانند شتر آب کش** به این سو و آن سو روانه میکرده و دستور آمدن و رفتنش را از مدینه میداده است. آیا این همان علی است که آخوند شیعه به ما فروخته است که با دستگاه خلافت امویان در ستیز بوده است و در حمله و کشتار ایرانیان دست نداشته است؟؟؟

در جای دیگر می بینیم که عمر هنگامی میخواهد در مورد فرش گرانبهای بهارستان تصمیم بگیرد، با علی رایزنی میکند (تاریخ تبری و همچنین کامل، ابن اثیر - ج ۱ ص ۲۱۳):

تاریخ تبری، پوشینه پنجم، برگ ۱۸۲۴:

« سعد فرش را بر این قرار فرستاد. فرش شصت ذراع در شصت ذراع بود، پکپارچه، به اندازه یک جریب که در آن راههای مصور بود و آب نماها چون نهرها، و لایه لای آن همانند مروارید بود و حاشیه ها چون کشتزار و سبزه زار بهاران بود، از حریر بر پودهای طلا که گلهای طلا و نقره و امثال آن داشت. وقتی فرش را پیش عمر آوردند، از خمس به کسان چیز داد و گفت: « از خمسها به همه جنگاورانی که حضور داشته اند یا میان حصول دو خمس کوشا بوده اند باید داد و گمان ندارم از خمس بسیار داده باشند». آنگاه خمس را به مصارف آن تقسیم کرد و گفت: « درباره این فرش چه رای میدهید؟» جماعت همسخن شدند و گفتند: « این را به رای تو وا گذاشته اند رای تو چیست؟» اما علی گفت: « **ای امیر مومنان، کار چنانست که گفتند، اما تامل باید که اگر اکنون آنرا بپذیری فردا کسانی به دستاویز آن به ناحق چیزها بگیرند.**» عمر گفت: « راست گفتمی و اندرز دادی» و آنرا پاره پاره کرد و به کسان داد.»

دوباره در برگ دیگر تاریخ تبری همین مشورت عمر و علی به زبان دیگری آورده شده:

تاریخ تبری، پوشینه پنجم، برگ ۱۸۲۵:

« گوید: و چون فرش را در مدینه پیش عمر آوردند، خوابی دید و کسانی را فراهم آورد و حمد و ثنای خدا کرد و درباره فرش رای خواست و قصه آنرا بگفت، بعضی ها گفتند آنرا بگیرد، بعضی دیگر به نظر او وا گذاشتند، بعضی دیگر رای مشخص نداشتند. علی سکوت عمر را دید برخاست و نزدیک او رفت و گفت: « **چرا علم خود را جهل می کنی و یقین خود را به مقام شک می بری؟ از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا ببوشی و پاره کنی یا بخوری و ناچیز کنی.**»

گفت: «راست گفتمی و فرش را پاره پاره کرد و میان کسان تقسیم کرد. یک پاره آن به علی رسید که به بیست هزار فروخت و از پاره های دیگر بهتر نبود.»

و همچنین در تاریخ **حبیب السیر** در مورد پروه هایی که بدست تازیان افتاد و پخش آنها در میان اهل بیت و سهم علی از فرش بهارستان سخن گفته شده است.

تاریخ حبیب السیر - خواند میر - پوشینه اول، برگ ۴۸۱

«... سعد بن ابی وقاص چون بفتح و نصرت اختصاص یافت به لوازم شکر الهی قیام نموده... باجتماع غنایم که زیاده از حد حصر و احصا بود... نقود نامعدود و جواهر زواهر و اوانی زرین و سیمین و البسه زربفت و ابریشمین و اسیان را هوار و شتران پاربردار و استران رکابی و قطار و اسلحه نفیسه بسیار که خمس غنایم آن معرکه بود بنظر عمر رضی الله عنه رسانیدند و خلیفه آن اموال را بمصارف شرعیه صرف نموده... و اسامی اجله **اهل بیت** (پیامبر مانند زنان بی شمار و اقوام بی حساب، فاطمه و علی و غیره) و **اصحاب** را (یاران اولیه رسول) بر دفتر ثبت کرده جهت هر یک چیزی مقرر فرمود و ابتدا به **عباس رضی الله عنه** کرده باسم شریفش دوازده هزار درهم و بروایتی بیست و پنج هزار درهم نوشت و بعد از آن سادات خاندان سید کاینان را بر سایر برابریا تقدم داد و بنام هر یک از امهات مومنین ده هزار درهم تعیین فرمود و هر یک از حضار معرکه بدر را پنج هزار درهم داد و سبطین خواجه کونین **امام حسن و امام حسن رضی الله عنهما** را بدستور اهل بدر و وظیفه مقرر کرد و ابوذر غفاری و سلمان فارسی را نیز داخل آن طبقه گردانید.....»

«سعد بن ابی وقاص... بعد از این درآمد نظر بران قصور منقش و منیع و ایوانهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعدولاتحصی و اجناس بی حد و قیاس دیده زیان بحمد مهیمن منان گردان ساخت و ضبط غنایم را در عهده عمر بن مقرن مزخی کرده آن مقدار اشیا نفیسه و اقمشه شریفه و ظروف اوانی نقره و طلا و فرش و بساطهای گران بها بدست آمد که وصف آن با مداد قلم و بنان تسیر پذیر نیست و از آن جمله بساطی بود ابریشمین شصت گز در شصت که اطراف آن بزمرد ترصییع یافته بود و بروایتی هژده ارش از آن فرش بجوهری غیر مکرر تزئین داشت چنانچه دو ارش از زمرد سبز بوده و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت سرخ و ده ارش از یاقوت کیود و ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و جوانبش اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و اثمار از جواهر آبدار و لالی شاه وار بافته بودند و آنرا بهارستان نام نهاده و ملوک عجم در فصل شتا آن بساط را مسبوط ساخته مجلس عشرت می آراستند و میان زمستان را اوایل ایام بهار می پنداشتند. القصة سعد بن ابی وقاص از غنایم خمس جدا کرد نهصد (۹۰۰) شتر جهت حمل آن ترتیب نموده و چون از قیمت بساط موصوف مقومان ذوالبصیره عاجز گشتند آنرا بی از آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرده..... بمدینه فرستاد و تتمه غنایم را بر شصت هزار سوار تقسیم نموده بدست هر سواری دوازده هزار دینار (۱۲۰۰۰۰ درهم) در آمد و چون اموال خمس و خبر فتح مداین بمدینه رسید امیرالمومنین عمر بتجدید مبتهج و مسرور گشته آن اموال را پخش کرد و بساط مزکور را که مجرد رویت آن موجب نشاط و انبساط میشد قطعه قطعه ساخته **یک وصله از آن پیش شاه سردان علیه الرحمة و الرضوان (علی امام اول شیعیان) فرستاد و آنجانب آن را بیست هزار درم و بقولی بیست هزار دینار (۲۰۰۰۰۰ درم) فروخت.**

نکته ای که به آن کمتر دقت میشود این است که بر اساس آیات قرآن (حشر ۶ و انفال ۴۱ و ۶۹) علی باید در جنگ با ایرانیان شرکت مستقیم داشته باشد و بر روی دشمنان شمشیر کشیده باشد تا بتواند سهمی از غنایم جنگی ببرد!!!

سوره حشر، آیه ۶

«و آنچه را الله از مال (یهودیان بنی نضیر) برسم غنیمت باز داد متعلق بر رسول است، که شما سپاهیان اسلام برآن هیچ اسب و استری نتاختید (و آزار نبرد نکشیدید) ...»

نهج البلاغه خطبه ۲۲۳:

«از سخنان آن حضرت علیه السلام است به عبدالله این زعمه یکی از اصحابش، هنگامیکه در زمان خلافت آنحضرت نزد آن بزرگوار آمده مالی (از بیت المال) از او درخواست نمود، امام علیه السلام فرمود: این مال... غنیمت مسلمانان (که بر اثر غلبه و تسلط بر کفار در کارزار بدست آورده اند) و اندوخته شمشیرهای ایشان است. پس اگر با آنها در کارزارشان شریک بوده ای ترا هم مانند آنان نصیب و بهره میباشد و اگر نه (ترا بهره ای نیست، زیرا) چیده دستهای آنها برای دهنهای دیگران نمیباشد.»

آیا علی برای اینکه خودش سهمی از آن فرش گرانبها ببرد عمر را به این کار احمقانه تشویق کرد؟ به هر سوی، باز هم می بینیم که علی پای به پای عمر و دیگر راهزنان، متجاوزان و قاتلان ایرانیان دست در دست آنها به تقسیم پروه ها مشغول است و خود سهمی هم میبرد. نتیجه کار، علی در رایزنی نقش داشت، در پاره کردن فرش گرانبهای بهارستان نقش داشت و در آخر سهمی هم از غنایم بدست آورد. علی تا اینجا که چیزی از عشق و علاقه به ایرانیان نشان نداده!

یکی از مواردی که به ایرانیان در طول سالها دروغ گفته اند، دشمنی میان علی، عمر و عثمان است. این را گفته اند تا مهر علی را در دل ایرانی بنشانند، چون میدانند چقدر ایرانی از عمر و عثمان برای جنایاتی که مرتکب شده اند متنفرند. ولی این دشمنی که تازی پرستان از آن یاد میکنند در روابط نزدیک میان علی و عمر و عثمان به چشم نمیخورد. همانگونه که در پیش گذشت علی یکی از **خویشاوندان** و مشاوران و یاران دو خلیفه و در تمام امور داخلی و خارجی و جنگهای تازیان بر علیه ایرانیان شرکت داشته و در همه چیز سهیم بوده است. روابط علی و عمر به گونه ای نزدیک و علی چنان مورد اطمینان عمر بوده است که در نبودنش علی را جانشین خود قرار میداده است.

۱- **حفصه** یکی از زنان محمد دختر عمر بود. اگر عمر آدم جنایتکاری بود، چطور محمد دختر خودش را به زنی به او داده بود؟

۲- **ام حبیبه** دختر ابو سفیان، خواهر معاویه همینطور یکی از زنان محمد بود. این معاویه را برادر زن محمد میکند.

۳- **رقیه** دختر محمد زن عثمان بود. پس از مرگ رقیه، که گفته میشود از کتکهای عثمان مرد، محمد دختر دیگر خود، ام کلثوم، را به عقد عثمان درآورد.

۴- علی دختر نابالغ خود، **ام کلثوم** را به زنی به عمر داد. اگر علی با عمر دشمنی داشت چگونه دخترش را به او داده است؟؟؟

ابن سعد میگوید: «... عمر بن خطاب، ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب را به ازدواج خود درآورد، در حالی که دختری غیربالغ بود و نزد او بود تا هنگامی که عمر کشته شد و برای او دو فرزند به نام زید و رقیه به دنیا آورد.» (طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲)

حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن حسین نقل می کند: عمر بن خطاب برای خواستگاری ام کلثوم دختر علی(ع) نزد او آمد و از او خواست که دخترش را به نکاح وی درآورد. علی(ع) فرمود: من او را برای فرزند برادرم، عبدالله بن جعفر گذاشته ام. عمر گفت: باید او را به نکاح من درآوری... آنگاه علی(ع) ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. سپس عمر نزد مهاجران آمد و گفت: آیا به من تبریک نمی گوید؟ گفتند: به چه دلیل؟ گفت: به دلیل ازدواج ام کلثوم دختر علی فاطمه. من شنیدم از رسول خدا(ص) که فرمود: هر نسب و سببی روز قیامت منقطع است، مگر سبب و نسب من. از همین رو، دوست دارم که بین من و رسول خدا(ص) نسب و سبب باشد.» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۲)

بیهقی نیز به سند خود از علی بن حسین(ع) نقل می کند: عمر بعد از انجام گرفتن ازدواج از مهاجران خواست که به او تبریک گویند، زیرا از رسول خدا(ص) شنیده بود که هر سبب و نسبی غیر از سبب و نسب حضرت در روز قیامت منقطع می شود.» (بیهقی، سنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳)

همچنین **خطیب بغدادی**، (تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۸۲) **ابن عبدالبر**، (الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۴)، **ابن اثیر** (اسدالغالبه، ج ۵، ص ۶۱۴) و **ابن حجر عسقلانی** (الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲) هم آورده اند.

۵- اگر علی با عمر و با خلافتش مخالف بود چرا نام فرزند خود را **عمر** نهاد؟ (تاریخ تبری، پوشینه ۴، برگ ۱۵۲۱؛ تحفه العالم ۱ / ۲۲۴؛ مستدرکات علم رجال الحدیث ۶ / ۱۰۱؛ بحارالانوار ۴۵ / ۳۷).

۶- اگر علی با عثمان و خلافتش مخالف بود چرا نام فرزند دیگر خود را **عثمان** نهاد؟ (مستدرکات علم رجال الحدیث ۵ / ۲۲۰؛ لباب الانساب ۱ / ۳۹۸؛ تحفه العالم ۱ / ۲۳۱)

۷- علی در نهج البلاغه، خطبه ۲۱۹ (برگ ۷۲۱) به مناسبت مرگ عمر چنین میگوید:

« او کسی است که کجی را راست کرد، و درد را درمان کرد، و سنت را بر پا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، **باک جامه** رفت و اندک عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن اجتناب جست. طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید.»

فتوح البلدان، بلاذری (بخش مربوط به ایران) برگ ۷ :

« فصلی در امر عطا به روزگار عمر بن خطاب رضی الله عنه
عمر بن خطاب رضی الله عنه، در تدوین دیوانها با مسلمین رای زد. علی بن ابی طالب (ع) وی را گفت: « در هر سال، هر چه گرد آمده است تقسیم کن و چیزی نزد خود نگه مدار.» عثمان گفت: « می بینم که مالی عظیم گرد آمده است که همه مردمان را بسنده باشد. لکن اگر آنان را شماره نکنیم تا کسی که بهره خود گرفته از آن کس که چیزی نگرفته است باز شناخته نشود، بیم آن دارم که امر پریشان گردد.»

این در زمانی است که هزاران زن و کودک ایرانی در بند اسارت تازیان راهی مکه و مدینه و بازارهای برده فروشی دنیا بودند. این هم از عشق علی به ایرانیان!

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۵۸

« وقتی اسیران نهاوند را به مدینه آوردند، ابولولو **فیروز**، غلام مغیره بن شعبه، هر کس از آنها را کوچک و بزرگ می دید دست به سرش می کشید و می گریست و می گفت: **عمر جگرم را خورد.** »

دو قرن سکوت برگ ۵۹، دکتر عبدالحسین زرین کوب

« در جنگ جلولا پروه های بسیار بچنگ عرب افتاد چندان غنیمت که پیش از آن نیافته بودند و زنان و دختران نیز باسارت گرفتند چندانکه عمر را از **کثرت اسیران** نگرانی در دل پدید آمد. دینوری می نویسد که عمر مکرر میگفت از فرزندان این زنان که در جلولا اسیر شده اند بخدا پناه میبرم. اخبار الطوال برگ ۱۲۳ »

منظور از "فرزند این زنان"، فرزندان است که زنان ایرانی پس از **تجاوز** تازیان باردار شده بودند. ترس عمر از فرزندان بی پدری بود که در شکم این زنان بودند.

البلدان برگ ۶۲، یعقوبی

مردم کرمان نیز سالها در برابر تازیان پایداری کردند تا سرانجام در زمان خلافت عثمان، حاکم کرمان پرداخت دو میلیون درهم و **دو هزار غلام و کنیز**، بعنوان جزیه، با تازیان مهاجم صلح کرد.

در یورش تازیان به سیستان در زمان عثمان مردم شهر، مقاومت بسیار کردند ولی تازیان با خشونت بی اندازه توانستند در آخر آنها را به صلح درآورند. ربیع بن زیاد (سردار عرب) برای ایجاد وحشت و کاستن از شور مقاومت آنها، دستور داد:

تاریخ سیستان برگ ۸۰؛ کامل ابن اثیر ج ۳ برگ ۵۰

« تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) و جامه افکندند بر پشتهاشان و هم از کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست و «ایران بن رستم» ... و بزرگان و موید موبدان بیامدند چون ایران بن رستم او را بر آن حال بدید و صدر او از کشتگان، بازنگرید و یاران گفت: میگویند اهرمن بروز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد که اندرین هیچ شک نیست.»

پس از این شکست، ایرانیان پیمان بستند تا هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم و هزار وصیف (**غلام نابالغ**) که بدست هر یک از آنها جام زرین باشد، به تازیان بپردازند.

تاریخ تبری، پوشینه ۴، برگ ۱۵۲۱

« آنگاه خالد از مصیخ برفت و از حوران و رنق و حماه گذشت که اکنون از آن بنی جناده بن زهیر تیره ای از کلب است، و هم از زمیل گذشت که همان پسر است و ثنی نزدیک آنست و هر دو در مشرق رصافه است و از ثنی آغاز کرد و با یاران خویش فراهم آمدند و شبانگاه از سه طرف بر آن حمله بردند و شمشیر در جمع نهادند و کس از قوم جان به در نبرد و نوسالان را اسیر گرفتند و خمس خدا را همراه نعمان ابن عوف شیبانی پیش ابوبکر فرستاد و اموال غارتی و اسیران را تقسیم کرد، و **علی بن ابی طالب علیه السلام دختر ربیعه بن بجیر تغلبی را خرید و به خانه برد و عمر و رقیه را از او آورد.** »

نه اینکه علی در چپاول تازیان سهمیم بوده و زنان اسیر را خریداری میکرده، بلکه نام فرزند خود را عمر گذاشته است. میگویند علی ۲۵ سال سکوت کرد و با عمر و عثمان مخالفت داشت!! این است سکوت علی؟

در پایین متن نامه ای را خواهید خواند که از طرف علی در زمان خلافتش به حاکم بصره و جانشین عبدالله ابن عباس، زیاد بن ابیه در ایران نوشته شده است. عبدالله ابن عباس کسی است که علی او را برای سرکوب شورش استخر می فرستد. همانطور که می بینید، علی در این نامه تنها به فکر «**خراج**» گرفته شده از ایرانیان است و نه جان و مال و ناموس ایرانی.

نهج البلاغه برگ ۸۷۱:

« از نامه های آنحضرت علیه السلام است بزیاد ابن ابیه هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله ابن عباس بود، و عبدالله آهنگام از جانب امیرالمومنین علیه السلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود: و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بچیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (ترا از مقام و منزلت برکنار نموده آنچه از بیت المال اندوخته ای میستانم بطوریکه درویش گردیده و توانایی کشیدن پارمونه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود برآنکه شایسته دورد است.»
(این همان **زیاد بن ابیه(عبید)** است که **علی او را بر سرکوب شورش مردم فارس روانه میکند.** در پایین میاید)

درست است که حمله تازیان در زمان خلافت عمر صورت گرفت، و دستورات از طرف عمر صادر میشد، ولی براساس اسناد تاریخی و گفته های خود علی، علی با رضایت قلبی با هر دو خلیفه عمر و عثمان بیعت کرده بود. در ضمن در تمام رایزنی های مهم، علی در کنار عمر و عثمان قرار داشت و با آنها همراهی میکرد. تنها چیزی که میتواند نیت واقعی علی را در آنزمان نشان دهد این است که، اگر علی بعد از به خلافت رسیدن شیوه وحشیانه عرب را بر علیه ایرانیان تغییر میداد، آنگاه میشد ادعا کرد که شرکت علی در مشورتها با خلفای پیشین خود، از روی میل قلبی نبوده است. ولی این به نظر درست نمیرسد، چون علی بعد از به خلافت رسیدنش شیوه قتل و غارت تازیان زیر فرمانش را در ایران تغییر نداد.

براساس اسناد تاریخی علی بعد از به رسیدن به خلافت، بارها دستور قتل عام مردم بیگناه ایران را صادر کرده است. این دستورات به دنبال شورشهایی پیاپی که مردم در شهرهای مختلف انجام میداند صادر شده که به هیچ وجه امکان توجیح آنها نیست. کشتن و کشته شدن سربازان در میدان جنگ یکی از عوارض نگونبختانه جنگ است، ولی ما در اینجا در مورد سربازان جنگی سخن نمی گویم، بلکه سخن از کشتار بی رحمانه مردم عادی، زن و بچه و مردان بیگناه است.

- علی بین ۴ تا ۵ هزار نفر از کسانی را که در جنگ صفین با او همکاری نکردند را به فرماندهی ربیع بن خثیم ثوری، برای جنگ به دیلمان فرستاد. **فتوح البلدان برگ ۸۱**

- مردم فارس و کرمان در شورش خود بر علیه دستگاه خلافت علی نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج سرپیچی کردند. علی زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد که مردم را سرکوب کرد و خراج گرفت. **تبری پوشینه ۶ برگ ۲۶۵۷ و برگ ۲۶۷۴ - تبری پوشینه ۷ برگ ۲۷۲۲ + کامل، ابن اثیر پوشینه ۱ برگ ۳۲۸ و ۳۳۳**

- مردم استخر در زمان علی دوباره دست به شورش زدند و این بار علی عبدالله بن عباس را برای سرکوبی مردم استخر فرستاد که به گفته ابن بلخی: «**عبدالله بن عباس خلیقی بی اندازه بکشت**». **فارسنامه ابن بلخی برگ ۲۷۸ + فتوح البلدان برگ ۱۴۶**
- «در سالهای آخر خلافت عثمان نیز که دستگاه خلافت دستخوش ضعف و تزلزل بود این گونه زد و خوردهای محلی همچنان وجود داشت. چنانکه در دوره خلافت پر آشوب علی نیز چون بصره و کوفه در دست وی بود ازین دو لشکرگاه کار «**فتوح**» همچنان دنبال می شد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر به شورش برآوردند و **عبدالله بن عباس به فرمان علی عسبان آنها را در سیل خون فروشت**». **تاریخ ایران بعد از اسلام برگ ۳۵۰؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب.**
- مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و از اسلام سرباز زدند. علی این بار جده بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او مردم نیشابور را محاصره کرد تا تسلیم شدند. مردم مرو هم در همان زمان دست به قیام زدند که او آنها را هم ساکت کرد. **تبری پوشینه ۶ برگ ۲۵۸۲ - کامل، ابن اثیر پوشینه ۱ برگ ۳۲۵ - فتوح البلدان برگ ۱۴۶**
- **فتوح البلدان برگ ۱۴۴**
 «**هنگامی که علی بن ابی طالب (ع) به روزگار خلافت خویش در کوفه بود، ماهویه مرزبان مرو به خدمت وی شد. علی (ع) به دهقانان و اسوران و دهسالاران نامه نوشت که جزیه بدو بپردازند. اهل خراسان سرباز زدند. پس علی (ع) جده بن هبیره مخرومی را که پسر ام هانی دختر ابوطالب بود بدان جای روانه کرد. اما فتحی دست نداد و امر خراسان همچنان پریشان بود تا علی علیه السلام کشته شد.**»
- **فتوح البلدان برگ ۱۸۷**
 «**به روزگار خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه، چون پایان سال سی و هشت و آغاز سال سی و نه بود، حارث بن مره عبیدی، به فرمان علی (رضی الله عنه) لشکر به آن حدود (منظور خراسان) کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده بی شمار به دست آورد و تنها در یک روز، هزار برده میان یاران خویش بخش کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان کشته شدند. قتل او در سال چهل و دو بود. قیقان در دیار سند، نزدیک سر حد خراسان واقع است.**»
- **تاریخ تبرستان - حسن بن اسفندیار؛ برگ ۱۵۷:**
 «**لشکر آوردن مصقله بن هیره الشیبانی به تبرستان و درین وقت خلافت بامیرالمومنین علی علیه السلام رسیده بود، قومی بودند که ایشان را «بنوناجیه» گفتند، بنصرانیان پیوستند و ترسا شده. امیر المومنین بر ایشان تاخت، جمله را بغارت بیاورد و زنان و فرزندان بمن یزید برداشت و تا مسلمانان به بندگی بخرند، مصقله بن هیره الشیبانی بصد هزار درهم بخرد و آزاد کرد. سی هزار درهم برسانید مابقی ادا را وجه نداشت، بگریخت و بمعاویه پیوست. امیرالمومنین علی علیه السلام در حق او میگوید که: قبح الله مصقله فعل فعل الساده و فر فرار العبید. ببصره فرستاد و خانه و سرای او خراب کرد، و اول سرایی که در اسلام خراب کردند این بود، و از خواهر او مال طلب فرمود، و امروز هنوز در بصره آثار سرای او باقیست و فرزندان او بکوفه مقیم اند.....»**
- در کمال شگفت زدگی میخوانیم که چگونه علی به قومی حمله میکنند و زنان و فرزندان آنان را به بندگی برای مسلمانان اسیر میکند و سپس آنها به قیمت صد هزار درهم به مصقله میفروشد که او هم آنها را پس از خرید آزاد میکند. ولی مصقله بیش از سی هزار درهم آن را نمیتواند پردازد و قادر به پرداخت مابقی آن نیست و از این رو، و از ترس علی، دست به فرار میگذارد و پیش معاویه امان میطلبد. علی ایرانی دوست، ماموران خود را به بصره میفرستد و خانه او را خراب میکند و حتی از خواهر مصقله طلب باقیمانده پول را میکند!

- فتوح البلدان برگ ۱۵۰ - ۱۵۱ و تاریخ سیستان برگ ۸۵

« ۳۷۵. گویند: عبدالرحمن به زرنگ شد. در آنجا بیود تا امر عثمان پریشان گردید. آنگاه امیر ابن احمر یشگری را بر آنجای گمارد و خود از سیستان بازگشت. زیاد اعجم درباره امیر گوید: اگر امیر نبود، قوم یشگر همه هلاک می شدند. به هر حال، یشگریان همه هلاک خواهند گردید. پس از چندی، اهل زرنگ، امیر را از شهر براندند و دروازه آن را ببستند. همان زمان که **علی بن ابیطالب** علیه السلام از امر جمل فارغ شد، حسکه بن عتاب حبطی و عمران بن فصیل برجمی با گروهی از راهزنان عرب به زالق شتافتند. **اهل آنجای، پیمان شکسته بودند.** تازیان، مالی بسیار به دست آوردند و نیای بختری اصم پسر مجاهد و مولای شیبان را نیز در آنجای اسیر کردند. و سپس از آن شهر به زرنگ روی آوردند. مرزبان زرنگ بترسید و صلح طلبید. تازیان به شهر اندر شدند.

شاعر گوید: دیار سیستان را خبر دهید که گرسنگی و جنگ فرا رسید. ابن فصیل و راهزنان عرب فرا رسیدند. **ایشان را نه سیم رضا کند و نه زر.**

علی بن ابی طالب (ع)، عبدالرحمن بن جر طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبطی وی را بکشت، پس **علی فرمود:** « **بیاید که چهار هزار تن از حبطیان را به قتل رسانم.** » وی را گفتند: « همه حبطیان پانصد تن هم نشوند. »

۳۷۶. ابومخنف گوید: علی رضی الله عنه، عون بن جعد بن هبیره مخزومی را به سیستان فرستاد. وی بدست بهدالی راهزن طایی در نیمه راه عراق کشته شد. پس علی (ع) به عبدالله بن عباس نامه نوشت و فرمان داد مردی را با چهار هزار تن به ولایت سیستان فرستد. عبدالله، ربیع ابن کاس عنبری را با چهار هزار مرد جنگی روانه کرد. حصین بن ابی الحر - ابوالحر خود مالک بن خشخاش عنبری نام داشت - و نیز ثابت بن ذی الحره حمیری همراه وی شدند. ثابت، فرمانده سپاه پیشرو بود. چون به سیستان رسیدند، حسکه به جنگ ایشان آمد و کشته شد و ربیع همه آن دیار را به **تصرف خود درآورد.** «

اینگونه است مهر علی به ایرانیان که نخست ایرانیانی که شوریده بودند (پیمان شکسته بودند)، در چنگال راهزنان تازی غارت میشوند و سپس سپاهیان علی بعد از کشتن راهزنان مردم را دوباره تسلیم به خراجگذاری میکنند.

فتوح البلدان، بلاذری برگ ۷۸:

« قرظة از جانب علی (ع) والی کوفه شده بود و همان جا نیز وفات یافت و علی رضی الله عنه بر وی نماز گزارد. »

قرظة بن کعب انصاری کسی است که آخرین بار ری را فتح میکند و همینگونه که می بینم علی برای قدردانی از قرظة، او را والی کوفه میکند و پس از مرگش بر وی نماز میگذارد.

در زمان خلافت عمر مردم آذربایجان شوریدند و اشعت بن قیس کندی فرمانده سپاه تازیان با سپاهی عظیم از کوفه، این شورش را با خشونت خاموش کرد. علی در زمان خلافتش همین اشعت بن قیس کندی را حاکم آذربایجان میکند که با چهل هزار سپاهی به آذربایجان روانه شود. اشعت در کار آماده سازی سپاه است که علی کشته میشود. **فتوح البلدان، بلاذری برگ ۸۶ + تبری پوشینه برگ ۲۷۱۳**

این نشان دهنده این است که علی تا آخرین روزهای مرگش به فرستادن سپاه و کشتار ایرانیان و برده گیری و جنایتهای خود سرگرم بود و اگر کشته نشده بود همچنان مانند گذشته سیاست چپاول و خونخواری خود را در مورد ایرانیان ادامه میداد. نکته دیگر انتخاب علی در سرداران سپاه خود است، کسانی مانند اشعت بن قیس، قرظة بن کعب انصاری و یا زیاد ابن ابیه که گذشته ای خون آشام در برخورد با ایرانیان دارشته اند. این پرسش پیش میاید که چگونه علی که دوستدار ایرانیان است چنین کسانی را به فرماندهی سپاهش دربرخورد با ایرانیان انتخاب میکند؟؟؟

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی به مردم کوفه گفت:

همانطوری که دیدید میان خلافت علی و عمر و عثمان و دیگر تجاوزگران تازی تفاوتی وجود نداشته است. در هیچ کجا مهری از سوی علی نسبت به ایرانیان شکست خورده روا داشته نشده، پس به چه دلیلی ایرانیان باید مهر کسی که دستور قتل عام نیاکانشان را داده است، را به دل داشته باشند؟ در تاریخ کدام ملتی پیدا میکنید که قاتلان نیاکان خود را بپرستند؟

گردآورنده:
شاهین کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)